

The Two Faces of Revisionism

Mohsen Shariatinia¹

DOI: [10.48308/piaj.2024.236750.1580](https://doi.org/10.48308/piaj.2024.236750.1580) Received: 2024/8/31 Accepted: 2024/10/18

Original Article

Extended Abstract

Introduction: This article conceptualizes and analyses the revisionism of two major global powers—China and the United States—within the liberal international order. Contrary to conventional approaches that portray China as the sole revisionist actor and the United States as the defender of the status quo, this research argues that the United States has also become a revisionist power.

Methods: Utilizing qualitative research methods, including case studies and document analysis, this article examines the revisionist behavior of these two countries across various domains such as international security, the global economy, environmental issues, and human rights. China seeks gradual, multi-layered changes in the international order by emphasizing cooperation within existing institutions and the creation of new ones. In contrast, the United States aims for more radical changes by leveraging its institutional power and influence. This research concludes that understanding the dual revisionism of these two powers is essential for better comprehending the future trajectory of international politics and the potential for either conflict or cooperation between them.

Results and Discussion: The study's findings reveal that China, as an “embedded revisionist,” strives to create gradual changes within the liberal international order by engaging with existing institutions while also establishing new ones. China deepens its participation in international regimes, enhances its access, and incrementally increases its influence, selectively altering aspects of these regimes while continuing this strategy. Conversely, the United States, as a “bridging revisionist,” seeks to reconstruct the liberal international order through broad institutional changes and mobilizing alternative

1. Assistant Professor of International Relations, Political Science Department, Faculty of Economics and Political Science, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. m_shariatinia@sbu.ac.ir



networks. The U.S. has attempted to transform international security regimes by creating alternative networks, challenged financial, monetary, and trade regimes by developing a new sanctions system and paralyzing the World Trade Organization, and has also worked to redefine the human rights regime, a key normative dimension of the liberal international order. These actions exemplify the United States' strategic approach as a bridging revisionist.

Conclusion: The analysis of the revisionist behavior of China and the United States within the liberal international order reveals that both powers are acting as revisionists, but with differing approaches. China, as an embedded revisionist, seeks gradual and selective changes by interacting with existing institutions, while the United States, as a bridging revisionist, seeks more radical changes, redesigning key aspects of the international order by utilizing its high levels of access and influence. However, both powers are deeply embedded in the rules-based order, meaning that revolutionary revisionism would not serve their interests.

This dual revisionism highlights the complexities of the transformation of the liberal international order. In other words, to fully understand this transformation, it is necessary to move beyond the conventional dichotomy of revisionist powers versus status quo powers. The mainstream literature on revisionism in international relations has overly focused on China's discourse and behavior as the primary revisionist power, leading to an oversimplification of the complex realities within the evolving liberal international order. By analyzing the discourse and behavior of the United States as a bridging revisionist, alongside its complex interactions with China as an embedded revisionist, this study contributes to a more nuanced understanding of the forces reshaping the liberal international order.

Keywords: China, US, International Liberal Order, Revisionism, Change.

Citation: Shariatinia, Mohsen. 2024. The Two Faces of Revisionism, Political and International Approaches, Autumn, Vol 16, No 3, PP 1-24.



دو چهره تجدید نظر طلبی

محسن شریعتی نیا^۱

DOI: [10.48308/pijaj.2024.236750.1580](https://doi.org/10.48308/pijaj.2024.236750.1580)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۶/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۷/۲۷

مقاله پژوهشی

چکیده مبسوط

مقدمه و اهداف: این مقاله به مفهوم پردازی و تحلیل تجدیدنظرطلبی دو قدرت بزرگ جهانی - چین و ایالات متحده - در نظم بین الملل لیبرال می پردازد. برخلاف رویکردهای رایج که چین را به عنوان تنها بازیگر تجدیدنظرطلب معرفی می کنند و ایالات متحده را حافظ وضع موجود می دانند، این پژوهش نشان می دهد که ایالات متحده نیز به قدرتی تجدیدنظرطلب تبدیل شده است.

روش ها: این مقاله با بهره گیری از روش های پژوهش کیفی، شامل مطالعات موردی و تحلیل اسناد، رفتار تجدیدنظرطلبانه این دو کشور را در حوزه های مختلف مانند امنیت بین المللی، اقتصاد جهانی، محیط زیست، و حقوق بشر بررسی می کند. چین با تأکید بر همکاری در نهادهای موجود و ایجاد نهادهای جدید، به دنبال تغییرات تدریجی و چندلایه در نظم بین المللی است؛ در حالی که ایالات متحده با استفاده از قدرت نهادی و کارگزاری خود، به دنبال تغییرات رادیکال تری است. این پژوهش نتیجه می گیرد که درک تجدیدنظرطلبی دوگانه این دو قدرت، برای فهم بهتر مسیر آینده سیاست بین الملل و پتانسیل درگیری یا همکاری میان آنها ضروری است.

یافته ها: یافته های پژوهش نشان می دهد که چین به عنوان یک «تجدیدنظرطلب ادغام شده»، تلاش دارد تا از طریق تعامل با نهادهای موجود و ایجاد نهادهای جدید، تغییرات تدریجی را در نظم بین الملل لیبرال ایجاد کند. در این راستا چین با تعمیق مشارکت در رژیم های بین المللی، بهبود دسترسی و افزایش قدرت کارگزاری، در فرایندی تدریجی و گزینشی ابعادی از رژیم های مذکور را تغییر داده و همچنان این راهبرد را پیگیری می کند. در مقابل، ایالات متحده به عنوان «تجدیدنظرطلب میانجی»، می کوشد از طریق بسیج شبکه های جایگزین و تغییرات نهادی گسترده، نظم بین الملل لیبرال را بازسازی کند. تحول در رژیم های امنیت بین المللی از مسیر ایجاد شبکه های جایگزین، به چالش کشیدن رژیم های مالی، پولی و تجاری از طریق توسعه نظام جدید تحریمی و فلج کردن

۱. استادیار روابط بین الملل، گروه علوم سیاسی، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. m_sha-riatinia@sbu.ac.ir



سازمان تجارت جهانی و نیز کوشش برای بازتعریف رژیم حقوق بشر به عنوان یکی از ابعاد هنجاری کلیدی نظم بین‌الملل لیبرال نمونه‌هایی از کنش راهبردی و آشننگتن به عنوان تجدیدنظرطلب میانجی محسوب می‌شوند.

نتیجه‌گیری: تحلیل رفتار تجدیدنظرطلبانه چین و ایالات متحده در نظم بین‌الملل لیبرال، نشان می‌دهد که هر دو قدرت به عنوان تجدیدنظرطلبانی با رویکردهای متفاوت عمل می‌کنند. چین به عنوان تجدیدنظرطلب ادغام‌شده، به دنبال تغییرات تدریجی از طریق تعاملات عمدتاً گزینشی با نهادهای موجود است، در حالی که ایالات متحده به عنوان تجدیدنظرطلب میانجی، با تکیه بر دسترسی و قدرت کارگزاری بالا به دنبال تغییرات رادیکال‌تر در راستای بازطراحی ابعادی از نظم بین‌المللی است. در عین حال، هر دو قدرت چنان در این نظم قاعده‌محور تنیده‌اند که تجدیدنظرطلبی انقلابی را در راستای منافع خود نمی‌دانند. تجدیدنظرطلبی دوگانه نشان‌دهنده پیچیدگی‌های نوظهور در روند تحول نظم بین‌الملل لیبرال است. به دیگر سخن، برای درک بهتر روند دگرگونی در نظم بین‌الملل لیبرال گذر از کلیشه رایج قدرت‌های تجدیدنظرطلب در برابر قدرت‌های حافظ وضع موجود ضروری است. جریان اصلی ادبیات تجدیدنظرطلبی در روابط بین‌الملل به صورتی افراطی برگفتار و رفتار چین به مثابه کلیدی‌ترین قدرت تجدیدنظرطلب متمرکز شده و از این رو، به نوعی تقلیل‌گرایی و ساده‌سازی افراطی واقعیات پیچیده تحول در نظم بین‌الملل لیبرال دچار شده است. تحلیل گفتار و رفتار ایالات متحده به عنوان تجدیدنظرطلب میانجی و تعاملات پیچیده آن با چین به مثابه تجدیدنظرطلب ادغام‌شده می‌تواند به شناختی منسجم‌تر از نیروهای دگرگون‌کننده نظم بین‌الملل لیبرال کمک کند.

واژگان کلیدی: چین، آمریکا، نظم بین‌الملل لیبرال، تجدیدنظرطلبی، تغییر.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

استناددهی: شریعتی نیا، محسن. ۱۴۰۳. دو چهره تجدیدنظرطلبی، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، پاییز، سال ۱۶، شماره ۳، ۱-۲۴.



۱. مقدمه

خیزش چین را می‌توان مهم‌ترین عامل دگرگونی نظم بین‌الملل پساجنگ سرد به شمار آورد. به دیگر سخن، قدرت‌یابی و نقش‌آفرینی فزاینده این کشور در سیاست بین‌الملل، دگرگونی‌های قابل توجهی در ساختار قدرت جهانی پدید آورده است. این تحول، نظم موجود بین‌المللی را که بیشتر تحت سیطره ایالات متحده شکل گرفته، به صورتی فزاینده به چالش می‌کشد. خیزش چین عمدتاً در قالب «تجدیدنظرطلبی» مفهوم‌بندی می‌شود و ابعاد مختلفی مانند ادعاهای ارضی، ارتقای جایگاه بین‌المللی، گسترش بازار، ترویج ایدئولوژی و ایجاد یا اصلاح قوانین و نهادهای بین‌المللی را در بر می‌گیرد.

از این رو، جریان اصلی ادبیات موجود، بر تجدیدنظرطلبی چین از یک سو و کوشش‌های امریکا برای حفظ نظم بین‌الملل لیبرال از گزند کنش‌های چالش‌گرانه چین از دیگر سو تمرکز یافته است. نویسنده بر این گمان است که جریان اصلی ادبیات موجود، تقلیل‌گرایانه و در چارچوب کلیشه رایج «بازیگران تجدیدنظرطلب در مقابل حافظ وضع» موجود شکل گرفته است. روشن است که چین بازیگری تجدیدنظرطلب است، البته تجدیدنظرطلبی آن چنان که در ادامه خواهد آمد، پیچیده‌تر از رفتار سنتی دولت‌های تجدیدنظرطلب است. مهم‌تر آن که پایش گفتار و رفتار سیاست خارجی در دوره پساجنگ سرد، نشان از آن دارد که واشنگتن نیز به قدرتی تجدیدنظرطلب بدل شده و به دلایل گوناگون، به ویژه توازن‌سازی در برابر چین و الزام‌های سیاست داخلی، می‌کوشد ابعادی از نظم بین‌الملل لیبرال را دگرگون نماید.

به دیگر سخن، نظم بین‌الملل لیبرال با تجدیدنظرطلبی دوگانه مواجه است. درک پیامدهای «تجدیدنظرطلبی چین و امریکا» برای فهم مسیر آینده سیاست بین‌الملل و پتانسیل درگیری یا همکاری میان این دو قدرت بزرگ ضروری است. این مقاله در پی تحلیل ماهیت چندوجهی «تجدیدنظرطلبی» چین و امریکا و پیامدهای گسترده‌تر آن برای نظم بین‌الملل است. در این راستا، پرسش اصلی پژوهش عبارت از این است که چگونه نقش چین به عنوان یک تجدیدنظرطلب ادغام شده و موقعیت امریکا به عنوان یک تجدیدنظرطلب میانجی بر رفتار راهبردی آنان در نظم بین‌المللی تأثیر گذاشته است؟ فرضیه‌ای که در پاسخ به این سؤال ارائه شده، این است که چین به عنوان یک تجدیدنظرطلب ادغام شده به دنبال تغییرات تدریجی در نظم بین‌المللی از طریق نهادهای موجود و تأسیس نهادهای جدید است، در حالی که امریکا به عنوان تجدیدنظرطلب میانجی، به تحول نهادی گسترده از طریق بسیج شبکه‌های جایگزین و بهره‌گیری از شبکه ائتلافی تمایل دارد.

برای بررسی این فرضیه، از روش‌های پژوهش کیفی بهره گرفته شده است. تحلیل کیفی شامل مطالعات موردی از نمونه‌های خاص اقدام‌های تجدیدنظرطلبانه چین و امریکا در رژیم‌های بین‌المللی، اتحادیه‌های نظامی و تلاش‌های ایالات متحده برای شکل‌دهی به هنجارهای بین‌المللی، تحلیل اسناد - شامل بررسی منابع دست‌اول و دست‌دوم مانند اسناد دولتی، اسناد سیاستی، سخنرانی‌های رهبران کلیدی و مقاله‌های علمی برای درک انگیزه‌ها و راهبردهای شکل‌دهنده به رفتارهای تجدیدنظرطلبانه چین و امریکا- و تحلیل تطبیقی در قالب مقایسه راهبردهای تجدیدنظرطلبانه چین و ایالات متحده برای شناسایی نقاط اشتراک و افتراق در رویکردهای آن‌ها، و تأثیرات ناشی از آن بر نظم بین‌المللی خواهد بود.

۲. پیشینه پژوهش

ادبیات متأخر تجدیدنظرطلبی را می‌توان به دو جریان اصلی و حاشیه‌ای تقسیم کرد. جریان اصلی بر محور تبیین ابعاد تجدیدنظرطلبی چین به‌عنوان مهم‌ترین قدرت تجدیدنظرطلب سامان یافته‌است. به دیگر سخن، چند و چون تجدیدنظرطلبی چین و پیامدهای آن بر نظم بین‌المللی در کانون ادبیات جریان اصلی قرار دارد. جریان حاشیه‌ای در نقد جریان اصلی شکل گرفته و تقلیل‌گرایی این جریان را به نقد کشیده‌است. از این رو، در پیشینه پژوهش، این دو جریان مورد بررسی قرار می‌گیرد تا نوآوری پژوهش حاضر روشن گردد.

همان‌گونه که اشاره شد، در دو دهه گذشته مفهوم تجدیدنظرطلبی در سیاست بین‌الملل به‌صورتی فزاینده با تفسیر و تحلیل سیاست خارجی چین در حال ظهور پیوند خورده‌است. پژوهشگران مختلف از زوایای گوناگون، مختصات تجدیدنظرطلبی چینی را مفهوم‌بندی کرده و آن را در متن بزرگ‌تر تجدیدنظرطلبی در تاریخ سیاست بین‌الملل مورد بحث قرار داده‌اند. به دیگر سخن، در ادبیات رایج این حوزه، امریکا بیشتر به‌عنوان قدرت حافظ وضع و نظم موجود و در اندیشه مقابله با چین تجدیدنظرطلب تصور شده‌است.

تانگ (۲۰۱۸) استدلال می‌کند که چین به‌طور کلی از نظم موجود بین‌المللی راضی و به‌دنبال تغییرات جزئی است. این رویکرد در استراتژی‌های منطقه‌ای پکن در شرق آسیا و آسیای مرکزی و ابتکارهای میان‌منطقه‌ای مانند «کمربند، راه»^۱ مشهود است. به دیگر سخن، تانگ بر ترجیح چین برای پیشبرد اصلاحات تدریجی به‌جای ایجاد تغییرات رادیکال تأکید می‌کند. ناتالیزیا (۲۰۲۰) نیز تجدیدنظرطلبی تدریجی چین در منطقه هند-اقیانوس آرام را با ژاپن «شوآ» در پیش از ۱۹۴۱ مقایسه می‌کند و نتیجه می‌گیرد که برخلاف ژاپن آن دوره، رویکرد چین تدریجی و تکاملی است تا انقلابی؛ استراتژی تدریجی چین در تضاد با تجدیدنظرطلبی تهاجمی قدرت‌های در حال ظهور برای تغییر نظم بین‌المللی در طول تاریخ قرار دارد و روشی حساب‌شده‌تر و کم‌تر چالش‌برانگیز است.

کیم (۲۰۲۲) در تحلیل تجدیدنظرطلبی چین به‌جای «به‌چالش کشیدن»^۲ از مفهوم «رقابت»^۳ با نظم بین‌الملل لیبرال سخن به میان می‌آورد و استدلال می‌کند که اقدام‌های راهبردی چین، مانند تأسیس بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی^۴، نمونه‌ای از این مناقشه‌آفرینی است. دیدگاه کیم به فهم نقش چین به‌عنوان قدرتی تجدیدنظرطلب، فراتر از کلیشه‌های رایج کمک می‌کند. او نشان می‌دهد که این کشور به‌دنبال بازسازی نظم از درون، و نه بنیان‌برافکنی است.

ژنگ (۲۰۱۸) نقش دوگانه چین در نظم بین‌المللی را به‌عنوان تثبیت‌کننده نظام موجود و پشتیبان نهادهای جدیدی مانند بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی و ابتکار کمربند، راه را بررسی می‌کند. این رویکرد دوگانه، بر استراتژی پیچیده و چندوجهی چین در حکم‌رانی جهانی تأکید می‌کند. ژائو (۲۰۱۸) چین را به‌عنوان یک «سهام‌دار تجدیدنظرطلب»^۵ توصیف می‌کند؛ قدرتی که از جایگاه خود در نظم پس از

1. Belt and Road initiative (BRI)

2. challenging

3. contesting

4. Asian Infrastructure Investment Bank) AIIB(

5. Revisionist Stakeholder

جنگ دوم جهانی ناراضی است، اما مخالفتی بنیادین با قواعد اصلی آن ندارد. تحلیل ژائو دیدگاهی متوازن از جاه‌طلبی‌های چین و رویکرد عمل‌گرایانه آن در روابط بین‌الملل ارائه می‌دهد.

چن و همکاران (۲۰۲۱) مفهوم‌بندی‌های رایج از تجدیدنظرطلبی را نقد می‌کنند و بین «تجدیدنظرطلبی نرم» که به دنبال تغییر در نهادهاست و «تجدیدنظرطلبی سخت» که بر جنگ و فتح سرزمین‌ها استوار است، تمایز قائل می‌شوند. از دیدگاه آنان، چنین تمایزی برای درک استراتژی‌های گوناگون که کشورهای تجدیدنظرطلب -مانند چین- به کار می‌گیرند، حیاتی است. چن (۲۰۱۰) این پرسش را مورد بحث قرار می‌دهد که آیا چین با افزایش قدرت خود، قواعد نظم جهانی را تغییر خواهد داد؟ وی بر انتقال قدرت به سمت آسیا تأکید می‌کند. از دیدگاه وی مدیریت محتاطانه این گذار با توجه به رویکرد محتاطانه و گزینشی چین به تغییر قواعد نظم بین‌المللی ممکن و ضروری است. مورتون (۲۰۱۶) جاه‌طلبی‌های دریایی چین در دریای چین جنوبی را که ناشی از ملی‌گرایی به‌جای سلطه‌گری است، مورد کاوش قرار می‌دهد. تحلیل مورتون نشان می‌دهد که ادغام جاه‌طلبی‌های چین در نظم دریایی می‌تواند مشروعیت این نظم را افزایش دهد.

ایکنبری (۲۰۰۸) ظهور چین و تأثیر بالقوه آن بر نظم بین‌المللی موجود را بررسی می‌کند و در مورد انعطاف‌پذیری نظام لیبرال ابراز امیدواری توأم با تردید می‌کند. او درک بنیادینی از چالش‌های راهبردی ناشی از ظهور چین ارائه می‌کند. توبین (۲۰۱۸) چشم‌انداز «جامعه با سرنوشت مشترک» چین، تحت رهبری شی جین‌پینگ را بررسی می‌کند و بر چالش راهبردی آن برای آمریکا و متحدانش تأکید می‌کند. کار توبین ابعاد ایدئولوژیک و راهبردی چشم‌انداز چین برای حکم‌رانی جهانی را برجسته می‌کند.

کاترین جونز (۲۰۲۰) نیز استدلال می‌کند که چین با جامعه‌پذیری گزینشی در هنجارهای لیبرال، از درون نهادهای بین‌المللی به نظم بین‌المللی اعتراض می‌کند. اثر او بر پیچیدگی‌های تعامل چین با ساختارهای حکم‌رانی جهانی متمرکز است. لی (۲۰۲۰) کوشش‌های چین برای تغییر در نظم بین‌الملل لیبرال از طریق الگوی توسعه سرمایه‌داری دولتی و تلاش‌های آن برای تغییر هنجارها و قواعد مرتبط با امنیت را بررسی می‌کند. تحلیل او نشان می‌دهد که احتمالاً ترکیبی از هنجارها و رویه‌های جدید برقراری نظم در پیامد خیزش چین پدیدار خواهد شد.

جمشیدی و یزدان‌شناس (۱۳۹۹) استدلال کرده‌اند که هم‌زمانی افول فزاینده قدرت نسبی آمریکا و رشد فزاینده قدرت نسبی چین علت اصلی اولویت یافتن منطقه آسیا- پاسیفیک در سیاست خارجی امریکاست و مطرح‌شدن استراتژی چرخش به آسیا نیز تلاشی برای بازگرداندن تعادل به سیستم و از میان‌بردن شکاف‌های نقش- قدرت به وجود آمده است. قلی‌زاده و شفیع (۱۳۹۱) از دیدگاه نظریه سیکل قدرت، ظهور چین را مفهوم‌بندی کرده‌اند. آنان استدلال می‌کنند که خیزش چین، زمینه‌های عدم تعادل میان قدرت روبه‌فزونی و نقش محدود آن را فراهم ساخته و به بروز چالش‌های مهم سیاسی و اقتصادی میان این کشور و ایالات متحده انجامیده است. از دیدگاه آنان، چنانچه آمریکا از پذیرش نقش چین در عرصه بین‌المللی سرباز زند، احتمال بروز درگیری و مناقشه میان دو کشور افزایش خواهد یافت. نوری (۲۰۲۲) در روایتی نوآورانه، با تکیه بر مفهوم‌بندی‌های جدید تجدیدنظرطلبی، ماهیت تجدیدنظرطلبی چین و روسیه را بررسی کرده، اما در تداوم

جریان اصلی، امریکا را به‌عنوان قدرتی حافظ وضع موجود مفهوم‌بندی کرده‌است. همان‌گونه که اشاره شد در ادبیات متأخر تجدیدنظرطلبی، جریان اصلی بر محور مفهوم‌بندی ابعاد تجدیدنظرطلبی چین سامان یافته‌است. اندک نویسندگانی در قالب جریان حاشیه‌ای، جریان اصلی را به چالش کشیده‌اند. به‌عنوان مثال ترنر (۲۰۱۹) از مفاهیم سنتی «تجدیدنظرطلبی» و «وضع موجود» انتقاد می‌کند و استدلال می‌کند که این مفاهیم بیان‌گر روایت‌های غرب‌محور است، روایت‌هایی که به‌نوعی تقلیل‌گرایی در مورد پیامدهای ظهور چین شکل می‌دهند. ترنر خواستار ارزیابی مجدد این مفاهیم برای درک بهتر جایگاه منحصربه‌فرد چین است. دیوید شَمبو (۲۰۰۱) این سؤال را مطرح می‌کند که آیا چین یا ایالات متحده، قدرت‌های تجدیدنظرطلب در نظم بین‌المللی هستند؟ و با به‌چالش کشیدن درک رایج، خواستار ارزیابی دوباره نقش هر دو کشور می‌شود.

افزون‌بر این در این سال‌ها نویسندگانی موضوع تجدیدنظرطلبی امریکا را به میان کشیده‌اند. کارمازین (۲۰۲۰) با پیوند پوپولیسم داخلی و قدرت ریاست جمهوری به رویکرد تجدیدنظرطلبانه متمایز هر کشور به مفهوم‌بندی رویکرد تجدیدنظرطلبانه روسیه، ایالات متحده و چین می‌پردازد. از دیدگاه وی پویایی‌های سیاسی داخلی و سبک‌های رهبری، به‌طور قابل‌توجهی بر سیاست‌های خارجی و راهبردهای بین‌المللی این قدرت‌ها تأثیر می‌گذارد. هم‌پوشی برنامه‌های سیاسی داخلی و جاه‌طلبی‌های جهانی، اشکالی نوین از تجدیدنظرطلبی را پدید آورده‌است، اشکالی که با زمینه‌های سیاسی منحصربه‌فرد هر کشور تناسب دارد. چن (۲۰۲۱) نقش ایالات متحده را به‌عنوان هژمونی که توأمان می‌تواند به‌عنوان قدرتی تجدیدنظرطلب کنشگری کند و نظم بین‌المللی لیبرال را به چالش بکشد، بررسی می‌کند. برخلاف دیدگاه سنتی که قدرت‌های درحال ظهور مانند چین را تجدیدنظرطلبان اصلی می‌داند، او استدلال می‌کند که واشنگتن با استفاده از موقعیت هژمونیک خود نه‌تنها امکان تجدیدنظرطلبی دارد، بلکه در عمل تجدیدنظرطلبی پیشه کرده‌است. چن می‌کوشد تمرکز تحلیلی را از تهدیدهای نوظهور به قدرت‌های تثبیت‌شده‌ای که نظم جهانی موجود را برهم می‌زنند، تغییر دهد.

همان‌گونه که آثار مورد بررسی نشان می‌دهد، دغدغه کلیدی بیشتر پژوهشگرانی که در سالیان اخیر تحولات سیاست بین‌الملل را از دریچه تجدیدنظرطلبی بررسی کرده‌اند، معطوف به تبیین پیامدهای خیزش چین بوده‌است. به‌دیگر سخن، چین به‌عنوان قدرتی تجدیدنظرطلب در کانون ادبیات جدید تجدیدنظرطلبی قرار گرفته، اما همان‌گونه که در مقدمه اشاره شد، نویسنده مدعی است که در نظم بین‌الملل لیبرال، امریکا به‌عنوان دیگر قدرت کلیدی نیز رفتاری تجدیدنظرطلبانه دارد. از این رو، تمرکز بر تجدیدنظرطلبی چین نوعی تقلیل‌گرایی است.

ذکر این نکته ضروری است که نقطه عزیمت تحلیلی اندک مقاله‌هایی که هم‌زمان به تجدیدنظرطلبی چین و امریکا پرداخته‌اند، با مقاله پیش‌رو متفاوت است. افزون‌بر این، مقاله‌های مورد بحث در سال‌های گذشته منتشر شده و تداوم رفتار تجدیدنظرطلبانه ایالات متحده در دوره بایدن را پوشش نمی‌دهند. دیگر آن که مقاله حاضر، با تکیه بر مفهوم‌بندی متفاوتی از تجدیدنظرطلبی چین و امریکا، می‌کوشد روایتی نو از تجدیدنظرطلبی دوگانه قدرت سنتی و نوظهور در نظم بین‌الملل لیبرال ارائه دهد.

۳. چارچوب مفهومی

تاریخ مفهومی تجدیدنظرطلبی در روابط بین‌الملل با «واقع‌گرایی کلاسیک» که بر کشاکش میان قدرت‌های راضی از وضع موجود و قدرت‌های ناراضی تمرکز داشت، آغاز می‌شود. به تدریج در پرتو کوشش‌های نظری واقع‌گرایان ساختاری بر غنای ادبیات تجدیدنظرطلبی افزوده شد. در دورهٔ پساجنگ سرد و به‌ویژه در سال‌های اخیر، موج جدیدی در مفهوم‌بندی تجدیدنظرطلبی شکل گرفته، موجی که سازه‌انگاران در کانون آن قرار دارند.

واقع‌گرایان کلاسیک، میان قدرت‌های حافظ وضع موجود و قدرت‌های امپریالیستی تمایز قائل می‌شدند و بر این باور بودند دولت‌هایی که به دنبال تغییر توزیع قدرت به نفع خود هستند، تجدیدنظرطلبانه عمل می‌کنند (Wolfers, 1962: 125-126). واقع‌گرایی ساختاری - به‌ویژه نظریه‌هایی مانند جنگ هژمونیک گیلپین و انتقال قدرت ارگانسکی و کوگنر - این روایت را ارتقا داد. این نظریه‌ها استدلال می‌کنند نظم بین‌المللی با ظهور قدرت‌های جدید و تغییر توازن قوا در معرض اختلال قرار می‌گیرد و این اختلال‌ها بیشتر توسط قدرت‌های در حال ظهور تجدیدنظرطلب ایجاد می‌شود. رئالیسم کلاسیک انگیزه‌های تجدیدنظرطلبانه را ناشی از ماهیت انسانی و تمایل به قدرت می‌داند، در حالی که رئالیسم ساختاری تبیین نظام‌مندتری از چگونگی انتقال قدرت و رفتارهای تجدیدنظرطلبانه ارائه می‌دهد.

در مجموع، هر دو مکتب بر جاه‌طلبی‌ها و اقدام‌های قدرت‌های در حال ظهور که به دنبال تغییر نظم بین‌المللی تثبیت‌شده به نفع خود هستند، تمرکز می‌کنند. از این منظر، تجدیدنظرطلبی پیامد ویژگی‌های بنیادین ماهیت انسانی و ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل است که دولت‌ها را به کسب قدرت و به‌چالش کشیدن وضع موجود سوق می‌دهد. رئالیسم نوکلاسیک مفهوم تجدیدنظرطلبی را با ادغام متغیرهای سیستمی و داخلی، مانند توزیع قدرت بین‌المللی، برداشت‌های رهبران، هویت ملی و سیاست داخلی، مفهوم‌پردازی می‌کند. از این دیدگاه، دولت‌ها زمانی سیاست‌های تجدیدنظرطلبانه اتخاذ می‌کنند که بین قدرت واقعی و نفوذ مطلوب خود ناهم‌خوانی بیابند. این ناهم‌خوانی تحت تأثیر محدودیت‌های خارجی و انگیزه‌های داخلی شکل می‌گیرد.

شوئلر به‌عنوان یکی از نوکلاسیک‌های نام‌دار، در قالب یک پیوستار، دولت‌ها را براساس میزان تمایل آن‌ها به حفظ وضع موجود یا پیگیری اهداف تجدیدنظرطلبانه دسته‌بندی می‌کند. وی در این میان بر اهمیت «توازن منافع» در دو سطح ملی و نظام بین‌الملل تأکید می‌کند. در سطح ملی، تمرکز بر هزینه‌هایی است که دولت‌ها حاضرند برای دفاع از ارزش‌ها یا گسترش آن‌ها بپردازند؛ در حالی که در سطح نظام بین‌الملل، ثبات نظام به قوت نسبی نیروهای طرفدار وضع موجود، در برابر نیروهای تجدیدنظرطلب بستگی دارد. شوئلر در تفسیر رفتار دولت‌ها بر محاسبه‌های راهبردی آن‌ها براساس منافع و پویایی قدرت موجود تأکید می‌کند و چشم‌اندازی جدید در مورد شرایطی که دولت‌ها برای «ایجاد توازن» یا «همراهی برای منافع» انتخاب می‌کنند، ارائه می‌دهد (Schweller, 1994).

همان‌گونه که اشاره شد در سال‌های اخیر متأثر از نقش‌آفرینی فزایندهٔ سازه‌انگاران در ادبیات نظری روابط بین‌الملل، مفاهیمی چون تجدیدنظرطلبی نیز مفهوم‌پردازی‌های سازه‌انگارانه به خود دیده‌است.

برخی متفکران سازه‌انگار، تجدیدنظرطلبی را از دیدگاه اهداف مشروع و به‌کارگیری ابزارهای مشروع برای تحقق اهداف به سه دسته تقسیم می‌کنند: ۱. تجدیدنظرطلبی «رقابتی»^۱؛ ۲. تجدیدنظرطلبی «خلاق»^۲ و ۳. تجدیدنظرطلبی «انقلابی»^۳ (Kustermans, Carvalho & Beaumont, 2023).

استیون وارد، تجدیدنظرطلبی را به انواع «توزیعی»^۴، «هنجاری»^۵ و «سیستمیک»^۶ تقسیم‌بندی می‌کند. تجدیدنظرطلبی توزیعی به نارضایتی از توزیع منابع مادی، اقتصادی یا اجتماعی قدرت و تلاش دولت تجدیدنظرطلب برای تغییر این توزیع به نفع خود اشاره دارد. تجدیدنظرطلبی هنجاری به نارضایتی از قواعد، هنجارها و نهادهای تثبیت‌شده‌ای که شالوده نظام بین‌المللی را تشکیل می‌دهند اطلاق می‌شود و تجدیدنظرطلبی سیستمیک، به نارضایتی از هر دو مؤلفه (توزیع منابع و قواعد، هنجارها و نهادهای تثبیت‌شده نظام بین‌المللی) اشاره دارد (Ward, 2013).

الکساندر کولی، دنیل نکسون و استیون وارد گونه‌شناسی دوبعدی را برای دسته‌بندی چارچوب‌های مفهومی تجدیدنظرطلبی ارائه می‌دهند و چهار گونه دولت را مفهوم‌بندی می‌کنند: ۱. طرفداران وضع موجود که از نظم و توزیع قدرت راضی‌اند، ۲. اصلاح‌طلبان که نظم را می‌پذیرند، اما به دنبال تغییرات جزئی هستند، ۳. جایگاه‌گرایان که به تغییر توازن قدرت علاقه دارند و ۴. انقلابی‌ها که خواهان تغییرات فراگیر در نظم و توزیع قدرت هستند (Cooley, Nexon, & Ward, 2019).

گذار مفهوم‌پردازی نوآورانه و منسجمی از تجدیدنظرطلبی تحت‌عنوان «تجدیدنظرطلبی نهادینه»^۷ ارائه می‌کند. تجدیدنظرطلبی نهادینه به این ایده اشاره دارد که دولت‌های تجدیدنظرطلب، به‌شدت تحت تأثیر جایگاه خود در شبکه نهادهای بین‌المللی قرار دارند. رفتار این دولت‌ها نه تنها تحت تأثیر اهداف و آرمان‌هایشان است، بلکه تحت تأثیر چگونگی جانمایی آن‌ها درون این شبکه‌های نهادی شکل می‌گیرد. شبکه‌های نهادی به‌عنوان بستری برای تعامل اجتماعی، پیوسته عمل می‌کنند و برای بازیگران، منابع و فرصت‌هایی را فراهم می‌آورند. به دیگر سخن، با عضویت و مشارکت در نهادهای بین‌المللی، دولت‌ها به منابع و فرصت‌هایی دست می‌یابند که بر رفتار آن‌ها تأثیر می‌گذارد.

منابع و فرصت‌ها تابعی از «دسترسی»^۸ مستقیم یک دولت به نهاد و توانایی آن در «کارگزاری»^۹ و برقراری ارتباط میان بازیگران مختلف درون شبکه است. جایگاه هر دولت در این دو بُعد، استراتژی‌های تجدیدنظرطلبانه آن را شکل می‌دهد. دسترسی به میزان ادغام یک دولت تجدیدنظرطلب در شبکه نهادی غالب اشاره دارد و با تراکم و تعدد روابط نهادی آن با دیگر قدرت‌های بزرگ سنجش می‌شود. دولت‌هایی که دسترسی بالایی دارند، به‌شدت در نظم موجود جهانی ادغام شده‌اند. دسترسی به آن‌ها قدرت نهادی می‌دهد تا از منابع بهره‌برداری کنند، اتحادها را بسیج کنند، و به‌طور بالقوه، بر دستورکارها تأثیر بگذارند.

1. competitive revisionism
2. creative revisionism
3. Revolutionary revisionism
4. Distributive Revisionism
5. Normative Revisionism
6. Systemic Revisionism
7. Embedded Revisionism
8. Access
9. Brokerage

در بیشتر موارد، ادغام عمیق چنین دولت‌هایی را به «مشارکت نهادی»، و نه پیگیری تغییرات رادیکال سوق می‌دهد؛ زیرا تجدیدنظرطلبی انقلابی در چنین موقعیتی پرهزینه و غیرجذاب می‌شود.

از سوی دیگر، «کارگزاری» به موقعیت دولتی اشاره دارد که به‌عنوان پلی میان شکاف‌های ساختاری در شبکه نهادی عمل می‌کند و میان زیرگروه‌های مختلف در نظم بین‌المللی واسطه‌گری می‌کند. دولت‌هایی که در موقعیت کارگزاری قرار دارند، قادرند از منابع خارج از نظم غالب، از جمله متحدان جدید، روابط اقتصادی و هنجارهای جایگزین استفاده کنند و نظم موجود را به چالش بکشند. در نتیجه، این دولت‌ها بیشتر احتمال دارد که درگیر «انقلاب مبتنی بر قاعده» شوند و به دنبال تحولات اساسی در نظم موجود باشند، زیرا می‌توانند به گونه‌ای مؤثرتر از موقعیت منحصر به فرد خود برای چالش‌گری استفاده کنند. این مفاهیم نشان می‌دهد که چگونه موقعیت یک دولت در شبکه‌های نهادی بین‌المللی، استراتژی‌ها و پتانسیل آن برای اقدامات تجدیدنظرطلبانه در نظم بین‌المللی را شکل می‌دهد. گذار براساس این دو شاخص کلیدی، دولت‌های تجدیدنظرطلب را به چهار دسته تقسیم می‌کند:

تجدیدنظرطلبان «ادغام‌شده»^۱ که از دسترسی بالا و کارگزاری پایین در شبکه نهادی برخوردارند. آن‌ها با نهادهای بین‌المللی به‌طور عمیق تعامل داشته و به دنبال ایجاد تغییرات در درون نظم نهادی موجود هستند.

تجدیدنظرطلبان «میانجی»^۲ این بازیگران از هر دو مؤلفه دسترسی و کارگزاری بالا بهره‌مند هستند. آن‌ها در تلاش برای ایجاد تحولات بنیادین مبتنی بر قواعد، در درون نظم موجود عمل می‌کنند.

تجدیدنظرطلبان «منزوی»^۳ که از دسترسی پایین، اما کارگزاری بالا برخوردارند. آن‌ها ترجیح می‌دهند که از نظم موجود، خارج شده و نظم‌های جایگزین را ایجاد کنند.

تجدیدنظرطلبان «یاغی»^۴ که از دسترسی پایین و کارگزاری پایین رنج می‌برند. آن‌ها بیشتر به اعمال خشونت هژمونیک متوسل می‌شوند.

موقعیت یک دولت در شبکه نهادی بین‌المللی از طریق «اثرات بازخوردی»^۵ بر استراتژی‌های تجدیدنظرخواهانه آن اثر می‌گذارد. این تأثیرات از طریق تغییر هزینه‌ها و منافع، اصلاح فرصت‌ها، و حتی دگرگونی اولویت‌ها و هویت دولت، بروز می‌یابد. به دیگر سخن، «تجدیدنظرطلبی نهادینه» بر اهمیت شبکه‌های نهادی در شکل‌دهی به رفتار دولت‌های تجدیدنظرطلب تأکید می‌کند و خاطر نشان می‌سازد که درک استراتژی‌ها و نتایج حاصل از اقدام‌های آن‌ها، مستلزم در نظر گرفتن جایگاه‌شان در درون شبکه نهادی بین‌المللی است. این شبکه‌ها هم محدودیت‌ها و هم فرصت‌هایی را ایجاد می‌کنند که بر اقدام‌های بازیگران تأثیر می‌گذارند (Goddard, 2018: 8-12). همان‌گونه که اشاره شد، مفهوم‌پردازی گذار از دولت‌های تجدیدنظرطلب در قیاس با سایر مفهوم‌پردازی‌ها از انسجام و نوآوری بیشتری برخوردار است. از این‌رو در ادامه، تبیین رفتار چین و آمریکا در قالب تجدیدنظرطلبی نهادینه - به‌ویژه دو گونه تجدیدنظرطلبی ادغام‌شده و میانجی - صورت خواهد گرفت.

1. Integrated
2. Bridging
3. Isolated
4. Rogue
5. Feedback effects

۴. ایالات متحده: تجدید نظر طلب میانجی

نظم بین الملل لیبرال، نظم‌ی که در آن دولت‌های مستقل - به رهبری لیبرال دموکراسی‌ها - برای منافع متقابل و در یک فضای جهانی مبتنی بر قواعد همکاری می‌کنند (Ikenberry, 2018)، نهادینه‌ترین نظم تاریخ سیاست بین الملل محسوب می‌شود. به دیگر سخن، روابط قدرت و قواعد در این نظم، در قالب شبکه‌های بسیار پیچیده‌ای شکل گرفته و متحول می‌شود. بی‌شک ایالات متحده کلیدی‌ترین نقش را در شکل‌دهی به نظم بین الملل لیبرال بر عهده داشته و هم‌چنان، مهم‌ترین بازیگر در تعیین سرنوشت این نظم محسوب می‌شود. از دیگر سو، خیزش چین در متن و بطن نظم بین الملل لیبرال صورت گرفته‌است. این کشور به‌عنوان عضو دائم شورای امنیت، بازیگر کلیدی در نهادهای بین‌المللی، کارخانه جهان، اولین صادرکننده و دومین واردکننده جهان عمیقاً در این نظم تنیده‌است.

به بیانی بهتر، ایالات متحده و چین از سهام‌داران کلیدی نظم بین الملل لیبرال محسوب می‌شوند. تغییرات رادیکال در این نظم یا براندازی آن تأثیرات منفی گسترده‌ای بر منافع راهبردی آنان می‌گذارد. از دیگر سو، ماهیت شبکه‌ای و منعطف نظم بین الملل لیبرال، تغییر درون سیستمی را امکان‌پذیر می‌سازد. با وجود آن‌که آمریکا و چین از سهام‌داران کلیدی نظم بین الملل لیبرال محسوب می‌شوند، اما به دلایل مختلف و با ابزارهای متفاوت، در پی بازتوزیع قدرت و بازنویسی قواعد آن به‌صورتی گزینشی برآمده‌اند. در نظم بین الملل لیبرال، ایالات متحده نمونه‌ای از یک بازیگر تجدید نظر طلب میانجی محسوب می‌شود. بازیگری که با داشتن دسترسی بالا به شبکه‌های نهادی و روابط خارجی قوی، از سایر دولت‌ها متمایز می‌گردد. آمریکا در پرتو ایفای نقش رهبری در سازمان‌ها و نهادهایی مانند ملل متحد، برتون‌وودز و ناتو، از قدرت نهادی قابل توجهی برخوردار است، قدرتی که به آن امکان می‌دهد تا بر توزیع منابع مادی و هنجاری در سیاست بین الملل نه تنها تأثیر بگذارد، بلکه آن‌ها را شکل دهد. هم‌چنین، ایالات متحده منابعی را خارج از بلوک سنتی غرب بسیج کرده و با کشورهای مختلف در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین، اتحادهای راهبردی برقرار نموده‌است (Wesley, 2017: 7-9).

این اتصال دوگانه، به ایالات متحده امکان می‌دهد تا تغییرات مبتنی بر قواعد - مانند ترویج دموکراسی، حقوق بشر و تجارت آزاد - را به پیش ببرد؛ امری که نشان‌دهنده تجدید نظر طلبی میانجی‌گرانه در درون نظم بین الملل لیبرال است. به‌عنوان مثال، آمریکا با تعریف و اجرای هنجارهای جدید مرتبط با مبارزه با تروریسم، استانداردهای زیست‌محیطی و منع اشاعه - به‌ویژه در دوره پساجنگ سرد - برای ایجاد تغییرات اساسی در نظم بین الملل لیبرال کوشیده‌است. از دیگر سو، آمریکا از پتانسیل خود برای خروج یا تضعیف توافق‌نامه‌های بین‌المللی به‌عنوان ابزاری برای کارگزاری استفاده می‌کند و از جایگاه شبکه‌ای خویش برای مذاکره در مورد شرایط مطلوب و فشار برای اصلاحات در ساختار نهادی نظم لیبرال بهره می‌گیرد. انعطاف راهبردی و بسیج منابع متنوع، نقش ایالات متحده را به‌عنوان یک تجدید نظر طلب میانجی‌گر برجسته می‌کند؛ بازیگری که به‌دنبال به‌چالش کشیدن و تحول نظم بین الملل لیبرال، از طریق قدرت نهادی و کارگزاری است.

در همین راستا، آمریکا در دوره پس از جنگ سرد، با بهره‌گیری از موقعیت ممتاز خود در ساختار نهادی

نظم بین‌الملل لیبرال و شبکه گسترده‌ای از روابط دوجانبه و چندجانبه، توانسته به‌عنوان یک بازیگر فعال در بازترسیم رژیم امنیت بین‌الملل، ایفای نقش نماید. ایالات متحده با تکیه بر نفوذ خود در نهادهایی هم‌چون ناتو، سازمان ملل متحد و ارکان امنیتی آن، از یک سو به دنبال حفظ و تقویت نظم لیبرال بوده و از سوی دیگر، با اعمال تغییرات در ساختار و عملکرد این نهادها، به دنبال تطبیق آن‌ها با چالش‌های نوظهور امنیتی بوده است. گسترش ناتو به شرق اروپا، به‌عنوان نمونه‌ای بارز از این رویکرد، هم‌زمان که به تقویت امنیت کشورهای عضو این پیمان کمک کرده، موجب تشدید تنش‌ها با روسیه و بروز بحران‌هایی نظیر جنگ اوکراین شده است (Shiffrinson, 2016).

از سوی دیگر، ایالات متحده با اتخاذ رویکردی مبتنی بر ائتلاف‌سازی، به دنبال ایجاد تغییرات بنیادین در رویکرد جهانی به مسائل امنیتی بوده است. جنگ علیه ترور، به‌عنوان یک نمونه شاخص از این رویکرد، نشان‌دهنده تلاش آمریکا برای تغییر تمرکز از تهدیدات امنیتی سنتی مبتنی بر دولت-ملت به تهدیدات غیردولتی هم‌چون تروریسم بود. این رویکرد، به‌ویژه با حمله به عراق و افغانستان، بیش از یک دهه، پارادایم امنیت بین‌المللی را تغییر داد. استراتژی «چرخش به آسیا» که بعدها با تغییراتی تاکتیکی به ایندو-پاسیفیک تغییر نام داد نیز، به‌عنوان نمونه دیگری از رویکرد تجدیدنظرطلبانه ایالات متحده، نمایانگر تلاش این کشور برای گذار از نظم چرخ-پره‌ای (که واشنگتن مبدع آن بود) و شکل‌دهی مجدد توازن قدرت در منطقه آسیا-پاسیفیک است. آمریکا در قالب این استراتژی، با تقویت روابط با متحدان سنتی و ایجاد مشارکت‌های جدید، به دنبال محدود کردن نفوذ چین، بازتوزیع قدرت و بازنویسی قواعد امنیتی در این منطقه است (Deng, 2014).

تجدیدنظرطلبی میانجی‌گرایانه ایالات متحده در رژیم «منع اشاعه هسته‌ای»^۱ «کنترل تسلیحات»^۲ و «خلع سلاح» به‌عنوان یکی از ابعاد کلیدی نظم بین‌الملل لیبرال نیز ظهور و بروز یافته است. آمریکا با بهره‌گیری از قدرت نهادی و میانجی‌گری بالای خود در ترکیب با شبکه گسترده متحدین، در پی ایجاد تحولاتی چشم‌گیر در هنجارهای مسلط در این حوزه بوده است. این امر در موضع‌فعالانه آن در کنفرانس‌های بررسی معاهده منع گسترش تسلیحات هسته‌ای، دفاع از اقدام‌های سختگیرانه‌تر برای رعایت معاهده و افزایش شفافیت، و درعین حال، خروج از برجام برای مذاکره مجدد بر سر شرایطی مطلوب‌تر برای دستیابی به منافع راهبردی خود، آشکار است.

تصویب نشدن معاهده «منع جامع آزمایش‌های هسته‌ای»، خروج آمریکا از پیمان منع موشک‌های هسته‌ای میان‌برد^۳ با استناد به رعایت نشدن آن توسط روسیه و ترویج توافق‌های جدید کنترل تسلیحات شامل فن‌آوری‌های نوظهور، نشان‌دهنده تمایل این کشور به چالش کشیدن چارچوب‌های موجود در نظم لیبرال و ایجاد فضای جدید برای رویکردهای مطلوب‌تر، از دیدگاه منافع واشنگتن است. هم‌چنین، تعامل با کشورهای هسته‌ای غیرعضو در معاهده منع گسترش تسلیحات، از طریق توافق‌های جایگزین مانند توافق هسته‌ای آمریکا و هند، توانایی آمریکا در عبور از مرزهای نهادی و شکل‌دهی به اتحاد‌های جدید را نشان

1. Non-Proliferation Treaty
2. Arms control regime
3. Intermediate-Range Nuclear Forces Treaty

می دهد (Tannenwald, 2024: 5-7). این اقدام‌ها، نمادی دیگر از تجدیدنظرطلبی میانجی‌گرایانه آمریکا را برجسته می‌سازد. قدرتی که شکل‌دهی مجدد چشم‌انداز جهانی منع اشاعه و کنترل تسلیحات، فراتر از ساختار نهادی نظم لیبرال را برای هم‌راستا کردن آن با پویایی‌های امنیتی جدید و منافع راهبردی خود، در دستورکار قرار داده است.

در مجموع، می‌توان گفت که ایالات متحده در نقش یک قدرت تجدیدنظرطلب میانجی‌گر، با بهره‌گیری از ابزارهای قدرت نهادی، توانسته تغییرات قابل توجهی را در ساختار و عملکرد رژیم امنیت بین‌الملل ایجاد نماید. البته این رویکرد با چالش‌هایی نیز همراه بوده که از جمله آن‌ها می‌توان به افزایش تنش‌ها با برخی از قدرت‌های بزرگ، تضعیف چندجانبه‌گرایی و بروز بحران‌های انسانی اشاره کرد (Chan, 2021: 1341). افزون‌بر این، در یک دهه گذشته، آمریکا رویکردی تجدیدنظرطلبانه در رژیم‌های جهانی تجارت، پولی و مالی اتخاذ کرده که با ویژگی‌های یک بازیگر تجدیدنظرطلب میانجی‌گر، هم‌خوانی دارد. در رژیم تجارت چندجانبه، ایالات متحده با اتخاذ اقدام‌های کلیدی، چارچوب سازمان جهانی تجارت را به چالش کشیده است.

خروج از موافقت‌نامه مشارکت ترانس‌پاسفیک (TPP)^۱ و مذاکره دوباره در مورد توافق‌نامه تجارت آزاد آمریکای شمالی (NAFTA)^۲ - که با لحاظ کردن منافع جدید در آن، به توافق‌نامه ایالات متحده - مکزیک - کانادا (USMCA) تغییر یافت - گواهی بر تجدیدنظرطلبی میانجی‌گرایانه واشنگتن است. این امر نشان از بهره‌گیری آمریکا از موقعیت مسلط خود برای وضع قواعد جدیدی است که با منافع ملی آن همسو باشد. هم‌چنین، اعمال تعرفه‌های بالا بر کالاهای وارداتی از چین، منجر به جنگ تجاری دامنه‌داری شده است؛ جنگی که هنجارها و مکانیسم‌های حل اختلاف موجود در سازمان جهانی تجارت را به چالش کشیده و ترجیح ایالات متحده برای اقدام‌های یک‌جانبه و دورزدن این نهاد برای تأمین منافع خود را آشکار می‌سازد.

هم‌چنین، ایالات متحده به‌طور مداوم از انتصاب قضات رکن استیناف این سازمان جلوگیری کرده، امری که به فلج شدن روند حل اختلاف و تضعیف چارچوب این نهاد انجامیده (World Trade Organization, Appellate body. July 31, 2024) و در نتیجه، فشار بر سازمان تجارت، برای اصلاحاتی که منعکس‌کننده اولویت‌های آمریکا باشد، افزایش یافته است (Hopewell, 2021: 79). ایالات متحده در نظام پولی و مالی جهانی نیز رفتار تجدیدنظرطلبانه‌ای دارد. این کشور با استفاده از تحریم‌های مالی و نفوذ بر صندوق بین‌المللی پول، به دنبال تغییر نظم پولی به نفع خود است. هم‌چنین با حمایت از مقررات‌زدایی و نوآوری‌های مالی، هنجارهای مالی جهانی را بازتعریف کرده و بر معماری مالی تأثیر می‌گذارد. (Schenk, 2021).

به دیگر سخن، جنگ تجاری با چین که بیان‌گر تمایل آمریکا برای به‌چالش کشیدن و مذاکره مجدد برای هنجارهای تجاری است. تحریم‌های ایران و روسیه که نشان‌دهنده توانایی ایالات متحده در بسیج شبکه‌های مالی خارج از نهادهای سنتی است، تأثیرگذاری بر سیاست‌های صندوق بین‌المللی

1. Trans-Pacific Partnership

2. North American Free Trade Agreement

پول و حمایت از تعدیل ساختاری در کشورهای بدهکار و رهبری جهانی در فین- تک^۱ که استانداردهای جدیدی را در مقررات مالی جهانی تعیین کرده، همگی نشان می‌دهد که چگونه امریکا به‌عنوان یک قدرت تجدیدنظرطلب میانجی، با ترکیب قدرت نهادی در شبکه‌های موجود با قدرت کارگزاری در روابط خارجی خود، رژیم‌های جهانی را به چالش کشیده، متحول کرده و کوشیده تا آن‌ها را با منافع ملی خود همسو سازد.

در عرصه محیط‌زیست و رژیم تغییرات اقلیمی، واشنگتن به‌عنوان یک بازیگر تجدیدنظرطلب میانجی‌گر با اتخاذ رویکردی دوگانه از یک‌سو به‌چالش کشیدن نظام موجود و از سوی دیگر، شکل‌دهی مجدد آن، به‌دنبال تحقق اهداف خود است (Milkoreit, 2019: 1021). خروج از توافق‌نامه پاریس و سپس بازگشت به آن، نمونه‌ای بارز از این رویکرد دوگانه است. این کشور با خروج از توافق‌نامه، توانایی خود را در بسیج شبکه‌های جایگزین و اعمال نفوذ بر سیاست جهانی اقلیمی نشان داد و با بازگشت به آن، به‌دنبال تحول توافق‌نامه و افزایش تعهدات سایر کشورها بود. در حوزه تنوع زیستی نیز، ایالات متحده با وجود عدم‌عضویت در کنوانسیون تنوع زیستی، با تأمین بودجه برای ابتکارات جهانی و اجرای برنامه‌های داخلی، به‌طور غیرمستقیم بر این رژیم تأثیرگذار بوده است. هم‌چنین، مشارکت فعال این کشور در مذاکرات مربوط به دسترسی و بهره‌برداری منصفانه از منابع ژنتیکی، حکایت از تلاش آن برای شکل‌دهی سیاست‌های این حوزه به‌نفع منافع ملی خود دارد.

در حوزه اقیانوس نیز، ایالات متحده با ایفای نقش کلیدی در مرجع بین‌المللی کف دریا، به‌دنبال ایجاد تعادلی بین بهره‌برداری از منابع دریایی و حفاظت از محیط‌زیست است. این کشور با فشار برای تغییرات نظارتی، توانایی خود را در بسیج نهادی و ترویج تجدیدنظرطلبی فراتر از ساختارهای موجود نشان داده است. در مجموع، امریکا با بهره‌گیری از موقعیت خود به‌عنوان یک تجدیدنظرطلب میانجی، به‌دنبال تحول رژیم‌های محیط‌زیستی برای منافع ملی خود است. این کشور با ترکیب قدرت نهادی و قدرت کارگزاری، توانسته شبکه‌های مختلف را بسیج، و تغییرات بنیادینی را در نظام جهانی محیط‌زیست ایجاد کند.

نقش ایالات متحده در رژیم بین‌المللی حقوق بشر را نیز می‌توان در قالب تجدیدنظرطلب میانجی‌گر تحلیل کرد. امریکا هم‌زمان با ایفای نقش کلیدی در نهادهایی مانند شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد، مشارکت‌های انتخابی را نیز با گروه‌هایی مانند گروه هفت و ناتو برقرار کرده است. این موقعیت دوگانه، به امریکا امکان می‌دهد تا با بهره‌گیری از استراتژی‌های تحول درون‌سیستمی، تغییرات قابل‌توجهی را در این رژیم ایجاد نماید. خروج امریکا از شورای حقوق بشر سازمان ملل در سال ۲۰۱۸ نمونه‌ای روشن از این رویکرد است (National Public Radio, 2018, June 19). این اقدام، ضمن نشان‌دادن نارضایتی واشنگتن از ناکارآمدی‌های این نهاد، به‌عنوان اهرمی برای اعمال فشار بر این شورا جهت انجام اصلاحات مورد نظر امریکا مورد استفاده قرار گرفت. به دیگر سخن، این رویکرد، توانایی ایالات متحده در به‌چالش کشیدن چارچوب موجود را به نمایش گذاشت. به‌عنوان نمونه‌ای دیگر، تصویب قانون جهانی

پاسخ‌گویی حقوق بشر «ماگنیتسکی» (Congressional Research Service, 2023, June 21)، نشان‌گر قدرت کارگزاری امریکا در اعمال تحریم علیه کسانی است که به ادعای این کشور ناقضان حقوق بشر در سطح جهانی هستند. این قانون، به ایالات متحده امکان داده تا فراتر از چارچوب‌های چندجانبه سنتی بر رژیم بین‌المللی حقوق بشر تأثیرگذار باشد (Bogdanova, 2023: 189).

امریکا با حمایت از سازمان‌های مردم‌نهاد و استفاده از نفوذ فرهنگی خود، توانسته اقتدار نهادهای سنتی را به چالش بکشد و تغییرات قابل توجهی را درون برخی کشورها ایجاد نماید. نقش ایالات متحده در تحولات موسوم به انقلاب‌های رنگی شاهدهی بر این مدعاست (Moniz Bandeira, 2017: 47). به‌علاوه، انتقادات مستمر واشنگتن از نقض حقوق بشر در کشورهایی مانند چین، روسیه و کره شمالی، نشان‌گر تلاش این کشور برای مشروعیت‌بخشی به رویکرد تجدیدنظرطلبانه خود در رژیم حقوق بشر فعلی و افزایش فشار بر این کشورهاست. در نهایت ایالات متحده به‌عنوان تجدیدنظرطلب میانجی، با ترویج آزادی اینترنت و مقابله با اقتدارگرایی دیجیتال، تلاش دارد رژیم بین‌المللی حقوق بشر را در راستای منافع خود تغییر دهد. این کشور با استفاده از قدرت نهادی، اجتماعی و فرهنگی، به دنبال تحول در حقوق دیجیتال و آزادی بیان آنلاین است.

۵. چین: تجدیدنظرطلب ادغام‌شده

سیاست خارجی چین در تعامل با نظم بین‌الملل لیبرال در دوره پسا جنگ سرد به‌طور قابل توجهی با مختصات تجدیدنظرطلب ادغام‌شده که در بخش چارچوب مفهومی مورد بحث قرار گرفت، سازگار است. همان‌گونه که اشاره شد، دسترسی بالا به نهادهای بین‌المللی و توان کارگزاری پایین شاخص‌های کلیدی دولت تجدیدنظرطلب ادغام‌شده‌اند. از این رو، این دولت‌ها، تعامل نهادی و تلاش برای تغییرات درون‌سیستمی را در کانون کنش‌های تجدیدنظرطلبانه خود قرار می‌دهند.

در دوره پسا جنگ سرد، پکن در بیشتر موارد رژیم‌های بین‌المللی نظم لیبرال را پذیرفت و به تدریج، نقشی فعال در سازمان ملل متحد ایفا کرد. در حوزه رژیم‌های امنیت بین‌المللی، چین از یک مشارکت‌کننده منفعل به بازیگری کلیدی در رژیم منع گسترش هسته‌ای تبدیل شده‌است. این روند ابتدا با پیوستن چین به پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای در سال ۱۹۹۲ و امضای پیمان جامع منع آزمایش‌های هسته‌ای در سال ۱۹۹۶ آغاز شد.

چین به تدریج نقش فعال‌تری برعهده گرفت و در موارد متعددی، از قطع‌نامه‌های سازمان ملل متحد علیه کره شمالی و ایران حمایت نمود و در مذاکره‌های حیاتی -از جمله مذاکره‌های شش‌جانبه و توافق هسته‌ای ایران- نقش آفرینی کرد. در سال‌های اخیر، پکن بر کاهش خطر هسته‌ای، اجرای کنترل‌های سختگیرانه‌تر بر صادرات فن‌آوری و ترویج استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای -از طریق ابتکاراتی مانند «کمربند، راه»- تأکید کرده‌است. مهم‌تر آن که در سال‌های اخیر، تجدیدنظرطلبی سیاست هسته‌ای چین را نیز در بر گرفته‌است. سیاست هسته‌ای در حال تحول این کشور، نمایان‌گر گذار از استراتژی بازدارندگی محتاطانه به رویکردی قاطعانه‌تر و تا حدودی تهاجمی است.

در دهه‌های نخست دوره پساچنگ سرد، چین با هدف حفظ قابلیت ضربه دوم هسته‌ای و برای تضمین آسیب‌پذیری متقابل با ایالات متحده، به دنبال ایجاد ثبات راهبردی بود؛ اما در سال‌های اخیر، تحت رهبری شی جین‌پینگ، به دلیل وخیم شدن روابط با آمریکا و تمایل به مقابله با تسلط راهبردی آن، تسلیحات هسته‌ای چین برای شکل‌دهی به بازدارندگی قوی‌تر با سرعت بیشتری افزایش یافته‌است. پیامدهای این تحول برای روابط هسته‌ای چین و آمریکا و امنیت بین‌المللی بسیار عمیق بوده، خطر بی‌ثباتی ناشی از مسابقه تسلیحاتی را افزایش داده و تلاش‌ها برای ثبات هسته‌ای دوجانبه را پیچیده می‌کند (Zhao, 2024: 2).

در شورای امنیت سازمان ملل متحد، به‌عنوان کانون نهادی امنیت بین‌الملل، چین به‌عنوان عضو دائم از یک سو در آن ادغام شده و از دیگر سو، به‌صورت پیچیده در پی شکل‌دهی به دستورکار آن برآمده‌است. به دیگر سخن، پکن از چهار نوع قدرت برای اعمال نفوذ در شورای امنیت سازمان ملل بهره برده‌است: ۱. «اجباری»^۱، ۲. «نهادی»^۲، ۳. «مولد»^۳ و ۴. «ساختاری»^۴. در حوزه قدرت اجباری، چین با اعمال فزاینده حق وتو، به‌صورت مستقیم بر تصمیم‌گیری‌های شورای امنیت تأثیرگذار است و از این ابزار، بیشتر برای حمایت از نظام‌های سیاسی همسو و حفظ اصل عدم‌مداخله در امور داخلی کشورها استفاده می‌کند. وتوی بی‌پای قطع‌نامه‌های شورای امنیت علیه دولت بشار اسد، نماد استفاده از قدرت اجبار محسوب می‌شود.

پکن با بهره‌گیری از قدرت نهادی در قالب سهم قابل توجه در بودجه سازمان ملل و مشارکت فعال در عملیات‌های حفظ صلح، به‌طور غیرمستقیم بر اولویت‌های این سازمان تأثیر می‌گذارد. در دوره پساچنگ سرد، چین از بازیگری حاشیه‌ای در عملیات‌های حفظ صلح به دهمین کشور تأمین‌کننده پرسنل و دومین تأمین‌کننده بودجه این عملیات‌ها در سال ۲۰۲۱ تبدیل شد (Hanson, 2021). نکته مهم آن که چین به‌عنوان تجدیدنظرطلبی ادغام‌شده، از یک مدل غیرلیبرال و توسعه‌محور حفظ صلح حمایت می‌کند که بر حاکمیت دولتی، ثبات و حقوق اجتماعی و اقتصادی بیش از ارزش‌های لیبرال‌دموکراتیک تأکید دارد. پیامدهای رویکرد چین می‌تواند منجر به لیبرال‌زدایی و «غربی‌زدایی»^۵ عملیات‌های حفظ صلح شود. به دیگر سخن، رویکرد چین نشان‌دهنده آینده‌ای است که در آن عملیات‌های حفظ صلح جهانی باقی می‌ماند، اما کم‌تر تحت تأثیر اصول لیبرال‌دموکراتیک قرار می‌گیرد (Coleman & Job, 2021: 1463-1466).

در سال‌های اخیر، چین منابع قدرت مولد خود را به‌صورتی فزاینده برای تأثیرگذاری بر دستورکار شورای امنیت به کار گرفته‌است. در این قالب، چین به دنبال شکل‌دهی گفتمان امنیتی نوینی در سازمان ملل و به‌ویژه شورای امنیت است تا آن را با دیدگاه‌های دولت‌محور خود، همسو سازد. طرح‌هایی مانند «ابتکار امنیت جهانی» نمونه‌ای از این تلاش‌هاست. ظرفیت‌های قدرت ساختاری چین نیز در

1. Compulsory Power
2. Institutional Power
3. Productive Power
4. Structural Power
5. deliberalization and dewesternization

کنش‌گری این کشور در شورای امنیت بروز و ظهور دارد. چین با به‌چالش کشیدن هنجارهای لیبرال سازمان ملل، به‌دنبال بازتعریف نقش‌ها و مفاهیم مرتبط با امنیت است. این کشور برخلاف جریان لیبرال، بر حاکمیت دولت‌ها تأکید می‌کند و امنیت فردی را در حاشیه قرار می‌دهد (Foot, 2024: 22-25). با وجود این، روابط چین و قدرت‌های غربی در شورای امنیت توأم با نوعی مصالحه‌جویی و در نظر گرفتن منافع یک‌دیگر بوده است. امری که حکایت از هویت چین به‌عنوان بازیگر تجدیدنظرطلب ادغام‌شده دارد. از یک‌سو، چین به‌ندرت آشکارا قدرت‌های غربی را در این شورا به‌چالش کشیده و از جهتی دیگر، غرب منافع راهبردی چین را تا حد قابل توجهی در تصمیمات شورا لحاظ کرده است (Gowan, 2024: 36).

در حوزه رژیم‌های اقتصاد جهانی، پیوستن چین به سازمان جهانی تجارت در سال ۲۰۰۱، نشان‌دهنده تعهد این کشور به قوانین تجارت بین‌المللی و نیز تلاش برای تأثیرگذاری بر آن‌ها به نفع خود است. در بیش از دو دهه ای که از الحاق چین به این نهاد می‌گذرد، این کشور از بازیگری قاعده‌پذیر به قاعده‌گذار تبدیل شده و نقش کلیدی در حل اختلافات ایفا کرده است. نفوذ روزافزون چین و جنگ تجاری با آمریکا، سازمان جهانی تجارت را به میدان نبرد این دو قدرت تجدیدنظرطلب تبدیل کرده و زمینه‌ساز بازطراحی نظام تجارت چندجانبه شده است. نقش فزاینده چین در نظام مالی و پولی جهانی، به‌عنوان تجدیدنظرطلب ادغام‌شده، نشان‌دهنده تعامل گسترده این کشور با نهادهای سنتی این حوزه و درعین حال، بلندپروازی‌های آن برای بازسازی هنجارها و نهادهای پولی و مالی است. چین با بهره‌گیری از رشد اقتصادی سریع، پیشرفت‌های تکنولوژیکی و ادغام در اقتصاد جهانی، به‌دنبال افزایش نقش آفرینی خود در نهادهای موجود مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی است.

مهم‌تر آن که مهم‌ترین نقش را در ایجاد نهادهایی مانند بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی^۱ و بانک توسعه جدید^۲ ایفا کرده است. در فرآیند تأسیس بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی - به‌عنوان مهم‌ترین نماد نقش آفرینی چین در نظام مالی بین‌المللی - این کشور به‌عنوان تجدیدنظرطلب ادغام‌شده تغییر درون‌سیستمی را پیگیری کرد؛ به آن معنا که در روند تشکیل این بانک، با شرکای غربی به نوعی سازش کرد. خواسته‌های کشورهای غربی منجر به کنارگذاشتن چندین پیشنهاد اولیه بحث‌برانگیز، اتخاذ شیوه‌های حکمرانی مرسوم در بانک‌های توسعه چندجانبه رایج و شکل‌دهی به رویه‌های نهادینه همکاری با بانک جهانی و بانک توسعه آسیایی شد. به بیان دیگر، بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی با وجود آن که غرب محور نیست، درون نظام مالی موجود شکل گرفته و تغییرات را در قالب مکانیسم‌ها و قواعد همین نظام دنبال می‌کند (Wilson, 2019: 170-172).

در تصویری کلان، نقش جدید چین در معماری نظام مالی بین‌المللی به‌دلایلی چون پس‌انداز قابل توجه این کشور - که به کاهش عدم‌تعادل‌های جهانی کمک می‌کند -، تقویت شبکه ایمنی مالی جهانی - از طریق حمایت از نهادهایی مانند صندوق بین‌المللی پول و ابتکارات منطقه‌ای - و پاسخ‌گویی به تقاضای سرمایه‌گذاری - از طریق نهادهای جدید مانند بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی و ابتکار

1. Asian Infrastructure Investment Bank (AIIB)

2. New Development Bank (NDB)

کمربند، راه - برجسته است. هم‌چنین، نقش رهبری آن در نهادهای مالی جدید، نگرانی‌هایی را در مورد انگیزه‌های تجدیدنظرطلبانه این کشور برای طیفی از کشورها - به‌ویژه آمریکا - ایجاد کرده است (Dale & Wang, 2017). چین در این حوزه نیز، به‌عنوان یک قدرت تجدیدنظرطلب ادغام‌شده تعامل با شبکه نهادی مالی و پولی بین‌المللی را در کانون توجه قرار داده، توان کارگزاری خود را افزایش بخشیده و با ایجاد نهادهای مالی جدید چین محور، به‌دنبال تغییر نظم مالی بین‌المللی از درون برآمده است.

ابتکار کمربند، راه به‌عنوان مهم‌ترین و کلان‌ترین ابتکار چین محور در اقتصاد سیاسی بین‌الملل، یکی دیگر از نمادهای نقش‌آفرینی چین به‌عنوان قدرت تجدیدنظرطلب ادغام‌شده محسوب می‌شود. در یک دهه‌ای که از اجرایی شدن این ابتکار می‌گذرد، همواره برخی آن را ابتکاری ژئوپلیتیک - با هدف برهم‌زدن نظم موجود جهانی و به‌ویژه بازتعریف اقتصاد جهانی - خوانده‌اند؛ اما شواهد نشانی از نقش‌آفرینی چین به‌عنوان تجدیدنظرطلب انقلابی در قالب این ابتکار ندارد. کدگذاری ۱۸۸۹ رویداد از پورتال کمربند، راه (وبسایت رسمی ابتکار کمربند، راه) نشان می‌دهد که چین نقش‌های چندگانه «قاعده‌پذیر»^۱، «اصلاح‌گر قاعده»^۲، «قاعده‌شکن»^۳ و «مبتکر در قواعد»^۴ اقتصاد و نظم جهانی را در قالب این ابتکار ایفا کرده است (Liu, 2020: 103). هم‌چنین، رهگیری سرمایه‌گذاری و تأمین مالی چین در قالب این ابتکار، نشانه‌هایی از کنش‌گری برای تجدیدنظرطلبی انقلابی را نشان نمی‌دهد. کشورهایی چون کره شمالی، ونزوئلا، کوبا و کشورهای مشابه نه‌تنها در کانون توجه ابتکار کمربند، راه نبوده، بلکه در دهه نخست اجرایی شدن آن در حاشیه کامل قرار گرفته‌اند.

در رویارویی با رژیم در حال تکوین مقابله با تغییرات اقلیمی - که به تدریج به یکی از موضوع‌های کلیدی نظم بین‌الملل لیبرال بدل شده - چین با امضای کنوانسیون چارچوب تغییر اقلیم سازمان ملل متحد (UNFCCC) در سال ۱۹۹۲ و تصویب آن در سال ۱۹۹۳، تعهد اولیه خود را به همکاری جهانی در زمینه آب‌وهوا نشان داد. از آن هنگام، مشارکت چین در حکم‌رانی جهانی آب‌وهوا به‌طور قابل توجهی تحول یافته است. در ابتدا، چین موضعی سخت‌گیرانه در مجامع بین‌المللی، مانند اجلاس آب‌وهوایی کپنهاگ در سال ۲۰۰۹، اتخاذ کرده بود و در برابر هدف‌گذاری‌های کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای، مقاومت نشان می‌داد و بر مسئولیت‌های تاریخی کشورهای توسعه‌یافته تأکید می‌کرد.

با به‌قدرت‌رسیدن شی جین‌پینگ در سال ۲۰۱۳، چین نقش‌فعالی در حکم‌رانی جهانی در مقابله با تغییرات اقلیمی بر عهده گرفت. عوامل داخلی مانند آلودگی هوا و امنیت انرژی و تمایل به ارتقای شهرت جهانی، در این تغییر نقش داشتند. همکاری چین با آمریکا و اتحادیه اروپا در توافق‌نامه پاریس ۲۰۱۵ مشهود بود. بعلاوه این کشور متعهد به اوج انتشار کربن تا ۲۰۳۰ و رسیدن به کربن خنثی تا ۲۰۶۰ شده است. نقش‌آفرینی چین به تصویب موفقیت‌آمیز توافق‌نامه پاریس و ارتقای سیستم تجارت انتشار گازهای گلخانه‌ای کمک کرد (Yang, 2022). در واقع، چین به‌صورتی فزاینده، با روند نهادینگی و قواعد تغییرات اقلیمی همراهی کرده و کوشیده نقش رهبری را در این حوزه ایفا نماید.

1. rule taker
2. rule reformer
3. rule breaker
4. rule innovator

نقش چین در رژیم بین‌المللی حقوق بشر در دهه‌های اخیر به‌طور قابل توجهی در قالب تجدیدنظرطلبی ادغام شده تحول یافته است. چین پس از پیوستن به سازمان ملل متحد در سال ۱۹۷۱، به «ترویج کننده»^۱ برخی ابعاد این رژیم تبدیل شد و از برخی ابتکارهای حقوق بشری که با منافع ملی آن همسو بود، حمایت نمود، آن‌ها را ترویج کرد و به‌صورت گزینشی در مباحث بین‌المللی حقوق بشر شرکت کرد. پس از جنگ سرد، چین به کشوری «قاعده‌پذیر»^۲ تبدیل شد و رژیم موجود حقوق بشر را برای کسب مشروعیت بین‌المللی پذیرفت؛ درحالی که همواره از سوی غرب متهم به عدم‌رعایت آن بود. در دوران رهبری شی جین‌پینگ، چین با اتخاذ موضع جسورانه، به‌عنوان بازیگر «محدودکننده»^۳ این رژیم عمل کرد و در راستای محدودکردن دامنه و اقتدار رژیم بین‌المللی حقوق بشر، برای جلوگیری از بررسی سوابق حقوق بشری خود تلاش کرد.

مخالفت این کشور با تقویت نظارت سازمان‌های حقوق بشری و ترجیح فزاینده حاکمیت دولت بر حقوق فردی مشهود است. در سال‌های اخیر نشانه‌هایی از حرکت چین به سمت ایفای نقش «برهم‌زننده»^۴ وجود دارد. به‌گونه‌ای که این کشور به‌دنبال تغییر بنیادی یا تضعیف رژیم بین‌المللی حقوق بشر با ترویج مفاهیم جایگزین است؛ مفاهیمی که بر حقوق اقتصادی و اجتماعی نسبت به حقوق مدنی و سیاسی تأکید دارند و مهم‌تر آن که این کشور در پی بازسازی هنجارهای بین‌المللی حقوق بشری برای همسویی با مدل حکمرانی خود است (Inboden, 2021). این تحول نشانی دیگر از نقش‌آفرینی چین به‌عنوان تجدیدنظرطلبی ادغام شده است، بازیگری که از دسترسی بالا در شبکه نهادی حقوق بشر برخوردار است، توان کارگزاری خود را نیز افزایش می‌دهد و می‌کوشد رژیم حقوق بشر لیبرال را از درون تغییر دهد.

نتیجه‌گیری

تحلیل رفتار تجدیدنظرطلبانه چین و ایالات متحده در نظم بین‌الملل لیبرال، نشان می‌دهد که هر دو قدرت به‌عنوان تجدیدنظرطلبانی با رویکردهای متفاوت عمل می‌کنند. چین به‌عنوان تجدیدنظرطلب ادغام شده، به‌دنبال تغییرات تدریجی از طریق تعاملات عمدتاً گزینشی با نهادهای موجود است، درحالی که امریکا به‌عنوان تجدیدنظرطلب میانجی، با تکیه بر دسترسی و قدرت کارگزاری بالا به‌دنبال تغییرات رادیکال‌تر در راستای بازطراحی ابعادی از نظم بین‌المللی است. درعین حال، هر دو قدرت چنان در این نظم قاعده‌محور تپیده‌اند که تجدیدنظرطلبی انقلابی را در راستای منافع خود نمی‌دانند.

امریکا به‌عنوان تجدیدنظرطلب میانجی از قدرت نهادی خود در سازمان‌های بین‌المللی مانند سازمان ملل، ناتو و سازمان تجارت جهانی برای بازنویسی قواعد نظم جهانی استفاده می‌کند. افزون بر این با تحریم‌های مالی، جنگ‌های تجاری و خروج از توافق‌ها، به‌دنبال اصلاح و تغییر نظم بین‌المللی به نفع منافع خود است. رویکرد امریکا چنانکه نشان داده شد بر ایجاد تغییرات اساسی در نظم جهانی از طریق شبکه‌های نهادی و قدرت کارگزاری متمرکز است. در مقابل، چین به‌عنوان تجدیدنظرطلب ادغام شده، به

1. Promoter
2. Taker
3. Constrainer
4. Breaker

تدریج از بازیگری قاعده‌پذیر به قاعده‌گذار تبدیل شده است. پکن از طریق تعامل با نهادهای بین‌المللی مانند سازمان ملل، سازمان جهانی تجارت و صندوق بین‌المللی پول، به دنبال تغییرات درون سیستمی و تقویت نقش خود در این نهادهاست. چین در حوزه‌هایی مانند تجارت، مبادلات مالی و محیط زیست از طریق همکاری و ابتکارات جدید مانند ابتکار «کمربند، راه» و بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی، نفوذ خود را گسترش داده است. به دیگر سخن امریکا به دنبال بازتعریف قواعد جهانی است، اما چین تلاش می‌کند نظم موجود را از مسیر تغییرات درون سیستمی به نفع خود اصلاح کند.

دو چهره تجدیدنظرطلبی نشان‌دهنده پیچیدگی‌های نوظهور در روند تحول نظم بین‌الملل لیبرال است. به دیگر سخن، برای درک بهتر روند دگرگونی در نظم بین‌الملل لیبرال گذر از کلیشه رایج قدرت‌های تجدیدنظرطلب در برابر قدرت‌های حافظ وضع موجود ضروری است. جریان اصلی ادبیات تجدیدنظرطلبی در روابط بین‌الملل به صورتی افراطی برگفتار و رفتار چین به مثابه کلیدی‌ترین قدرت تجدیدنظرطلب متمرکز شده و از این رو، به نوعی تقلیل‌گرایی و ساده‌سازی افراطی واقعیات پیچیده تحول در نظم بین‌الملل لیبرال دچار شده است. تحلیل گفتار و رفتار ایالات متحده به عنوان تجدیدنظرطلب میانجی و تعاملات پیچیده آن با چین به مثابه تجدیدنظرطلب ادغام شده می‌تواند به شناختی منسجم‌تر از نیروهای دگرگون‌کننده نظم بین‌الملل لیبرال کمک کند.

منابع

- جمشیدی، محمد؛ یزدان‌شناس، زکيه (۱۳۹۹)، استراتژی چرخش به آسیا؛ خیزش چین و سیاست امنیت ملی امریکا در آسیا. دوفصل‌نامه دانش سیاسی، شماره ۳۱، صص ۹۱-۱۱۶.
- شفيعی، نوذر؛ قلی‌زاده، عبدالحمید (۱۳۹۱)، نظریه سیکل قدرت؛ چارچوبی برای تحلیل فرآیند افول قدرت نسبی ایالات متحده و خیزش چین. فصل‌نامه روابط خارجی، سال چهارم، شماره چهارم، صص ۱۳۷-۱۶۸.

References

- Bogdanova, I. (2023), Human rights and unilateral economic sanctions: A new perspective on a twisted relationship. *European Yearbook on Human Rights* 2023, 171-204.
- Chan, S. (2021), A peaceful transition of international order? In *Contesting Revisionism: China, the United States, and the Transformation of International Order*. Oxford Academic.
- Chan, S. & others. (2021), *Contesting revisionism: China, the United States, and the transformation of international order*. Oxford Academic.
- Chan, S. & others. (2021), Meaning of international order and evidence on revisionism. In *Contesting Revisionism: China, the United States, and the Transformation of International Order*. Oxford Academic.
- Coleman, K. P. & Job, B. L. (2021), How Africa and China may shape UN peacekeeping beyond the liberal international order. *International Affairs*, 97(5), 1451-1468.
- Congressional Research Service. (2023, June 21), U.S. withdrawal from the U. N. Human Rights Council (IF10576), *CRS Reports*. <https://crsreports.congress.gov/product/pdf/IF/IF10576>

- Cooley, A. Nexon, D. & Ward, S. (2019), Revising order or challenging the balance of military power? An alternative typology of revisionist and status-quo states. *Review of International Studies*, 45(4), 689-708.
- Drysdale, P. Triggs, A. & Wang, J. (2017), China's new role in the international financial architecture. *Asian Economic Policy Review*, 12, 258-277.
- Foot, R. (2024), Reining in a liberal UN: China, power shifts, and the UN's peace and security pillar. *Global Policy*, 15(Suppl. 2), 18-28.
- Goddard, S. E. (2018), Embedded revisionism: Networks, institutions, and challenges to world order. *International Organization*, 72(4), 763-797.
- Gowan, R. (2024), Accommodation available: China, Western powers and the operation of structural power in the UN Security Council. *Global Policy*, 15(Suppl. 2), 29-37.
- Hanson, P. (2021, April 6), Small eagle, big dragon: China's expanding role in UN peacekeeping. *Royal United Services Institute*. <https://www.rusi.org/explore-our-research/publications/commentary/small-eagle-big-dragon-chinas-expanding-role-un-peacekeeping>
- Hopewell, K. (2021), Strategic narratives in global trade politics: American hegemony, free trade, and the hidden hand of the state. *The Chinese Journal of International Politics*, 14(1), 51-86.
- Ikenberry, G. J. (2008), The rise of China and the future of the West. *Foreign Affairs*. Retrieved from <https://www.foreignaffairs.com/articles/asia/2008-01-01/rise-china-and-future-west>
- Ikenberry, G. J. (2018), The end of liberal international order? *International Affairs*, 94(1), 7-23.
- In: Chow, P. C. Y. (eds) *The US Strategic Pivot to Asia and Cross-Strait Relations*. Palgrave Macmillan, New York.
- Inboden, R. S. (2021), Introduction. In *China and the International Human Rights Regime* (pp. 1-41). Cambridge University Press.
- Itzkowitz Shiffrin, J. R. (2016), Deal or no deal? The end of the Cold War and the U.S. offer to limit NATO expansion. *International Security*, 40(4), 7-44.
- Jamshidi, M; Yazdanshenas, Z (2020), "The Strategy of Pivot to Asia: The Rise of China and U.S. National Security Policy in Asia." *Semi-Annual Journal of Political Science*, No. 31, pp. 91-116. { In Persian }
- Kim, S. & Kim, S. H. (2022), China's contestation of the liberal international order. *The Pacific Review*, 36(6), 1215-1240.
- Kustermans, J. de Carvalho, B. , & Beaumont, P. (2023), Whose revisionism, which international order? Social structure and its discontents. *Global Studies Quarterly*, 3(1).
- Lee, P. K. Heritage, A. , & Mao, Z. (2020), Contesting liberal internationalism: China's renegotiation of world order. *Cambridge Review of International Affairs*, 33(1), 52-60.
- Liu, L. (2020), Beyond the status quo and revisionism: An analysis of the role of China and the approaches of China's Belt and Road Initiative (BRI) to the global order. *Asian Journal of Political Science*, 29(1), 88-109.
- Maull, H. W. (Ed.). (2018), *The Rise and Decline of the Post-Cold War International Order*. Oxford Academic.
- Milkoreit, M. (2019), The Paris Agreement on climate change—Made in USA? *Perspectives on Politics*, 17(4), 1019-1037.
- Moniz Bandeira, L. A. (2017), *From Bush's Freedom Agenda to the Color Revolutions*. In: *The Second Cold War*. Springer, Cham.

- Morton, K. (2016), China's ambition in the South China Sea: Is a legitimate maritime order possible? *International Affairs*, 92, 909-940.
- National Public Radio (2018, June 19), U.S. announces its withdrawal from U. N. 's human rights council. NPR. <https://www.npr.org/2018/06/19/621435225/u-s-announces-its-withdrawal-from-u-n-s-human-rights-council>.
- Noori, A. (2022), The nature of Russian and Chinese revisionism; Iran's policy and interests. *Central Eurasia Studies*, 14(2), 371-396.
- Pang, Z. (2018), China and the struggle over the future of international order. In H. W. Maull (Ed.), *The Rise and Decline of the Post-Cold War International Order*. Oxford Academic.
- Schenk, C. R. (2021), The global financial crisis and banking regulation: Another turn of the wheel? *Journal of Modern European History*, 19(1), 8-13.
- Schweller, R. L. (1994), Bandwagoning for profit: Bringing the revisionist state back in. *International Security*, 19(1), 72-107.
- Shambaugh, D. (2001), China or America: Which is the revisionist power? *Survival*, 43(3), 25-30.
- Tannenwald, N. (2024), The nuclear nonproliferation regime as a "failed promise": Contestation and self-undermining dynamics in a liberal order. *Global Studies Quarterly*, 4(2).
- Tobin, L. (2018), Xi's vision for transforming global governance: A strategic challenge for Washington and its allies. *Texas National Security Review*, 2(1).
- Turner, O. , & Nymalm, N. (2019), Morality and progress: IR narratives on international revisionism and the status quo. *Cambridge Review of International Affairs*, 32(4), 407-428.
- Valdai International Discussion Club. (2015, October 7), Rising powers and revisionism in emerging international orders. *Russia in Global Affairs*. Retrieved from <https://eng.globalaffairs.ru/articles/rising-powers-and-revisionism-in-emerging-international-orders/>
- Ward, S. R. (2013), Race, status, and Japanese revisionism in the early 1930s. *Security Studies*, 22(4), 607-639.
- Weiss, J. C. & Wallace, J. L. (2021), Domestic politics, China's rise, and the future of the liberal international order. *International Organization*, 75(2), 635-664.
- WESLEY, M. (Ed.) (2017), *Global allies: Comparing US alliances in the 21st century*. ANU Press.
- Wilson, J. D. (2019), The evolution of China's Asian Infrastructure Investment Bank: From a revisionist to status-seeking agenda. *International Relations of the Asia-Pacific*, 19(1), 147-176.
- Wolfers, A. (1962), *Discord and collaboration: Essays on international politics*. Johns Hopkins University Press.
- World Trade Organization. (n. d.), Appellate body. Retrieved July 31, 2024, from https://www.wto.org/english/tratop_e/dispu_e/appellate_body_e.htm
- Yang, J. (2022), Understanding China's changing engagement in global climate governance: A struggle for identity. *Asia Europe Journal*, 20, 357-376.
- Zhao, S. (2018), A revisionist stakeholder: China and the post-World War II world order. *Journal of Contemporary China*, 27(113), 643-658.
- Zhao, T. (2024), Political drivers of China's changing nuclear policy: Implications for U.S.-China nuclear relations and international security. CEIP: Carnegie Endowment for International Peace.
- Schweller, R.L. & Xiaoyu, P. (2011), After unipolarity: China's visions of international or-

- der in an era of U.S. decline. *International Security*, 36(1), 41-72.
- Shafiee, N; Gholizadeh, A. (2012), "The Theory of Power Cycle: A Framework for Analyzing the Decline of U.S. Relative Power and the Rise of China." *Foreign Relations Quarterly*, Vol. 4, No. 4, pp. 137-168. [In Persian]

